



سیدعلی میرافزالی

دردا که دوای درد پنهانی ما
افسوس که چاره پزیشانی ما
در عهده جمعی است که پنداشته‌اند
آبادی خویش را ز ویرانی ما!
صافی اصفهانی (د. ۱۳۱۹ ق)

نظاره‌گر ویرانی... درباره یک رباعی و شاعر آن

حدود ۲۵۰ سال پیش، شاعری گمنام از سادات موسوی اصفهان، به نام میرزا جعفر، متخلص به صافی، از وضعیتی سخن گفته که کشور ما هنوز از آن رها نشده است: جمعی که آبادی خود را در ویران کردن دیگران می‌دانند و تمسیت همه کارها نیز در دست آن‌هاست. (بنگرید به رباعی زیبایی بالای صفحه)

هر چند رباعی فارسی در دوره بازگشت ادبی، از آن شکوه دیرین خود فاصله گرفت و در حوض کلیشه و تکرار افتاد، اما شاعرانی نیز بودند که در ظلمات آن روزگار، با تک رباعیات خود سوسوز شدند و چراغ رباعی را روشن نگه داشتند. صافی اصفهانی، از جمله آن شاعران است و همین رباعی او، نامش را از حصار زمان و مکان وارها نید. رباعی صافی، در اغلب تذکرها، آن روزگار نقل شده است: آتشکده آذر (نیمه دوم، ۵۳۰): تذکره عنری بیگدلی (ص ۶۹۳-۶۹۴): انجمن خاقان (ص ۵۵۵) مجمع الفصحاء (ج ۲، بخش دوم، ۹۹۰): حدیقه الشعراء (ج ۲، ۹۶۵).

در مورد میرزا جعفر اصفهانی، اطلاعات اندکی در دست است. آذر بیگدلی در روزگار جوانی با او دیدار کرده و او را «جوانی خلیق و مهربان» خوانده است. فاضل خان گروهی، دو سال پیش از مرگ شاعر، او را در اصفهان دیده و او را «پیری زنده دل» یافته است. به گفته هادیت، به سال ۱۲۱۹ قمری در سن هفتاد سالگی درگذشت و او را در مقبره میرفندرسکی به خاک سپردند. از دیوان شعر او نسخه‌های چندی به جاست. اما هنوز به چاپ نرسیده است. صافی، منظومه شهنشاه نامه را در شرح غزوات امام علی به نظم در آورده و به فتح‌علیشاه تقدیم کرد. اما رواجی نیافت. وی با اینکه همانند اغلب شاعران هم عصر خود بر مدار تقلید حرکت می‌کرد، اما غزلیات و رباعیاتش بسیار به اسلوب و در حد خودش، خواندنی است. صافی اصفهانی، در رباعی، از پیروان جدی حکیم عمر خیام بود و بخش مهمی از رباعیات او را خیامیاتش تشکیل می‌دهد.

از شگفتی‌های روزگار آنکه این رباعی مشهور صافی، در گزیده شعر علی موسوی گرمارودی که به انتخاب استاد بهاء‌الدین خرمشاهی فراهم آمده، جزو اشعار این شاعر معاصر جای گرفته است (تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۵، ص ۲۰۹) و تا کنون نندیده‌ام که گوینده اش انتساب این رباعی را تکذیب کرده باشد. در سال ۱۳۸۱ مجله کیهان فرهنگی ویژه‌نامه‌ای برای موسوی گرمارودی تدارک دید و این رباعی آنجا نیز جزو منتخب اشعار او نقل شد (۱۹۳، آبان ۱۳۸۱، ص ۲۹).

از رباعیات صافی اصفهانی، این چند رباعی نیز خواندنی است. منبع من، دستنویس شماره ۲۹۹ کتابخانه مجلس سناست که در سال ۱۲۴۴ ق کتابت شده است. رباعیات خیامانه او را در مطلب جداگانه‌ای بررسی خواهیم کرد. دشتی است که هر شیر، شکار دگری است
شهری است که هر عزیز، خوار دگری است
راهی است که هر که زیر بار دگری است
جایی است که هر کسی به کار دگری است
...
دارم غم آنکه غم نمی‌داند چیست
درد پُر و صبر کم نمی‌داند چیست
با اهل وفا شنیده است این که ستم
خوش نیست، ولی ستم نمی‌داند چیست!
...

درباره این رباعی، به هر جا که نشینند، خوش است
وز شخص تو هر عضو که بینند، خوش است
از شاخ تو هر برگ که بویند، نکوست
وز باغ تو هر میوه که چینند، خوش است
...
سیلاب غمت، بلند و پستی نگذاشت
سودای تو هوشیار و مستی نگذاشت
آه از دل و دست تو که یکره به غلط
دستی به دلی، دلی به دستی نگذاشت!
...
در بادیه فراق، منزل تا چند؟
وز آب دو دیده، پای در گل تا چند؟
بهر ترل خاک، خاک بر سر تا کی؟
بهر سر سنگ، سنگ بر دل تا چند؟
...
من بنده آن مست که هشیار نشد
از بازی آسمان خیردار نشد
می خورد و به پای خم زبخت بیدار
در خواب چنان رفت که بیدار نشد!
...
کس نیست که یک حرف صوابت گوید
و برانی این جمع خرابت گوید
ترسم چو صلا زنی، ز ما مرده دلان
یک زنده نباشد که جوابت گوید!
...
قومی به جنون عشق چون من بدنام
قومی دیگر به عقل مشهور انام
رفتند و عیان نشد کز اینان آخر
دیوانه کدام بود و فرزانه کدام
...
ای زلف تو را چو من گرفتار بسی
روی چو گل تو را چو من خار بسی
از من مگسل که این نه شرطیاری است
من یاری دارم و تو یاری بسی!
...
صافی! غم باغ و شهر و صحرا تا کی؟
بهر گل و هر لاله تماشا تا کی؟
یک دل داری، هزار دلبر تا چند؟
یک سرداری، هزار سودا تا کی؟



از میدان جنگ و برخورد و ناسزاگویی و تفاخر فراتر رفت و به یک نهضت عظیم مذهبی و فرهنگی اعتلا یافت. مباحث علمی و حکمی علمی در گرفت و علما و دانشمندی که مخالف اموی‌ها بودند آن خلیفگان را بی اعتبار نمودند. مباحثات و از سطح تفاخر و رجزخوانی بدان پایه رسید که دانشمندان ایرانی / عجم به جستجوی مفاخر باستانی و تاریخ کهن پرداختند. اما جنگ بزرگ را عجم در میدان شعر و زبان آغاز کرد و حریف را از میدان به در کرد. شعرا و خطبای عجم که به زبان عربی مسلط شده بودند چنان به میدان فرهنگ و ادب وارد شدند که ناگزیر برخی شعرای عرب نیز زبان به ستایش مفاخر و نژاد عجم زبان گشودند. جاحظ کار را به جایی رسانید که هموطنان خود را «طبقه بی دانش» می‌خواند. المتوکل یکی از شاعران عرب شعر معروفی در ستایش ایرانیان دارد که یک بیت آن چنین است: «انا ابن المکارم من النسل جم / و حائز ارب ملوک العجم» (من فرزند نیکوکی‌ها و بزرگی‌ها هستم از سلالة جم، در بردارنده میراث پادشاهان عجم (ایرانی))

مورخان نیز برای احیای تاریخ و سنت‌های باستانی کوشیدند کسانی چون حمزه بن الحسن اصفهانی و دینوری کتاب‌های خود را تحت تأثیر روح میهن پرستی تألیف نمودند و قسمت زیادی از آثار خود را به تاریخ گذشته عجم اختصاص دادند. ابن مقفع آشکارا از دین مانی حمایت می‌نمود. دفاع مقفع از دین مانی دلیل مذهبی نداشت بلکه ناشی از حس ملی وی بود. مجموع این تحولات منجر به برپایی جنبش «شعوبیه» گردید که شاخص جنبش قومی عجم از نظر اعراب شمرده می‌شد. عربها در نوشته‌های این گروه مورد حمله و تحقیر قرار می‌گرفتند. احیای مجدد روح ملی که از اهداف شعوبیه بود در نبرد قلمی منحصر نماند بلکه جنبش‌های سیاسی و حتی قیام‌های نظامی به وجود آمد که اندیشه تشکیل مجدد دولت‌های ساسانی و هخامنشی را در سر می‌پروراندند.

گروهی از شعوبیه، که در آغاز «اهل تسویه» نامیده می‌شدند به اصل مساوات میان عرب و عجم اعتقاد داشتند. اینان با تمسک به برخی آیات قرآن، ملاک برتری میان شعوب و قبائل را تقوای الهی می‌شماردند. اینان به ویژه به آیه ۱۳ سوره حجرات، که ملاک برتری میان شعوب و قبائل را تقوای الهی می‌شمارد، استناد می‌کردند: يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ (حجرات، آیه ۱۳)

گروه دوم کسانی بودند که در برابر تبعیض و ستمکاری اعراب، راه شدت و افراط در پیش گرفتند و قائل به برتری و سیادت عجم بر عرب بودند. بعدها به تدریج نام شعوبیه به هر دو گروه گذاشته شد و گروه اخیر، پایه گذار نهضتی شد که در پی استقلال ایرانیان در حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و ادبی بسیار کوشید و موفق شد. عنوان شعوبیه به معنای مخالفان قوم عرب، به احتمال زیاد به بعد از سال ۱۳۲ هـ ق و دوران حکومت بنی عباس رواج یافت.

برخی چهره‌های نامی شعوبیه که در نهضت بزرگ ایرانیان به عنوان روشنگر، مبارز و روشنفکران فعال حاضر بودند بر اساس منابع تاریخی چنین است:
اسماعیل بن یسار نسایی (۴۰-۱۳۲ قمری) // زیاد عجم (۷۰-۱۲۰ قمری) // بشار پسر برد (۹۵-۱۶۸ قمری) // حسام پسر عدا (در گذشته ۲۰۹ قمری) // ابوالحسن علی مدائنی (۱۳۵-۲۱۵ قمری) // ابوحاتم سجستانی (۲۵۵ قمری) // ابوعبیدالله محمد مرزبانی (۲۹۷-۳۷۸ قمری) // ابویعقوب خرمی / عبدالله بن مقفع / ابراهیم پسر ممشاد (سده سوم هجری) // مهیار دیلمی / ابان لاحقی / اسحاق بن حسان خرمی سعیدی / ابونواس اهوازی (حسن بن هانی حکمی) // عبدالسلام بن ربیعان (دیک‌الجن) / گویا پدر استاد ابوالقاسم فردوسی طوسی، سراینده شاهنامه نیز از بزرگان شعوبیه بوده است.

گسترش شیعه در سرزمین ایران، به توازی و همراه با خیزش بزرگ و مداوم شعوبیه رخ داده است. معیضاً باید توجه داشت که شیعه، موجودیتی معنوی و تاریخی دارد. بعدها برای تشبیه به تسنن یا از حیث ملاحظات زندگی در کنار اکثریت مسلمانان که اهل سنت و جماعت و پیرو یکی از مذاهب اربعه بودند، علمای شیعه به تدوین فقه، گردآوری و نگارش جوامع حدیث، تاریخنگاری و سیره، و بالاخره کلام مخصوص خود اهتمام ورزیدند. شاخه‌های شیعه، پس از مرگ پیامبر (ص) قدرافراشتند و از صحابیان و تابعان وفادار به امیرالمؤمنین علی (ع) و حضرت فاطمه (س) تا ایرانیان که بر اثر فتوحات به عنوان غلام و کنیز و اسیر وارد زندگی اعراب در جنوب عراق و سراسر شبه جزیره عربستان شدند، و نیز گروهی از غلات و تندروان که علی را به چشم فرآسانی می‌نگریستند و مظهر اولو‌هیت یا حتی خود خداوند می‌دیدند و معرفی می‌کردند، نهضت تشیع را بار آورده و به عنوان جریانی عظیم و قدرتمند تثبیت کردند.

